

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. مقدمات کلیه و دمنه (جلد ۲)

طرح لادن اسلاملو

ناشر: شرکت توسعه کتابخانه های ایران

سرشناسه	: سعیدی، بتول، ۱۳۳۱، اقتصاس‌کننده
عنوان قراردادی	: کلیله و دمنه، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: ۱۰۱ قصه کلیله و دمنه/ بازنویس بتول سعیدی : طراح لادن اسلاملو .
مشخصات نشر	: تهران : شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران ، ۱۳۸۵ .
مشخصات ظاهری	: ۲ ج. : مصور.
فهرست	: [...] سری نوجوانان و جوانان] : ۷۰، ۷۱ .
شابک	: دوره: 964-5760-58-5 : ۱۲۰۰۰ ریال: ج. ۱: 964-5760-56-9 : ۱۳۰۰۰ ریال: ج. ۲: 964-5760-57-7 : ۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: چاپ چهارم: 978-964-5760-56-2 : ۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۲: چاپ چهارم: 978-964-5760-57-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
پادداشت	: ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم : ۱۳۸۶) (فیا).
پادداشت	: ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم : ۱۳۸۷) (فیا).
پادداشت	: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم : ۱۳۸۷) (فیا).
پادداشت	: ج. ۱ و ۲ (چاپ پنجم : ۱۳۸۸) (فیا).
میدرجات	: ج. ۱ - ۵۰ - قصه کلیله و دمنه - ج. ۲ - ۵۱، قصه کلیله و دمنه .
داشته	: گروه سنی: ج
مغواستفاده	: صد و یک قصه کلیله و دمنه .
موضوع	: داستان‌های حیوانات
موضوع	: داستان‌های کوتاه
خاصه افزودن	: اسلاملو، لادن، تصویرگر
رده‌بندی دی‌سی	: ۱۳۸۷ ص ۷۳ ص ۵۹۰
شماره کتابشناسی	: ۸۵-۲۱۲۰۵ م



به نام خدا
نام کتاب : ۱۰۱ قصه کلیله و دمنه (جلد دوم)
ناشر : شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران
بازنویس : بتول سعیدی
طراح : لادن اسلاملو
چاپ دهم : بهار ۱۳۹۳
چاپ : چاپخانه ایمان
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
آدرس : تهران، خیابان خواجه عبدالله انصاری، ابوذر جنوبی، سوچه نهم، پلاک ۳، طبقه اول، کدپستی: ۱۶۶۱۶۳۳۹۹۱
تلفاکس : ۲۲۸۶۶۲۶۷ - ۲۲۸۶۵۸۳۲ ، تلفن: ۷۷۶۳۷۷۸۳
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۷۶۰-۵۷-۹

ISBN: 978-964-5760-57-9

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

مقدمه

با سپاس از خداوند بزرگ، خوشحالم که بعد از جمع‌آوری و بازنویسی «مجموعه‌ی سی قصه‌ی مامان بزرگ» و «سی قصه‌ی بابا بزرگ مش باقر» که هردو قصه‌های قشنگ قدیمی و فولکلوریک ایرانی هستند، این بار هم دست کریم خداوند کمک کرد که بتوانم این مجموعه‌ی دو جلدی ۱۰۱^(۱) قصه‌ای را که اکثر آن‌ها مربوط به داستان‌های قدیم هند می‌باشند، جمع‌آوری و بازنویسی کنم. قصه‌هایی که در سرکام‌شان پیام و یا پیام‌هایی وجود دارد و در اصل روش زندگی است در قالب داستانی زیبا.

ای کس که این فرصت را می‌داشت که کل کتاب عظیم و جالب کلیله و دمنه را شخصاً ببیند و انصایح و پندهای بی نظیر آن که در کتاب «پنجا کیانه»^(۲) از آن‌ها به نام «اشلوک‌نام» آمده است، استفاده می‌کرد، ولی طبیعی است که این کتاب برای بچه‌ها قابل استفاده نیست و به همین دلیل اینجانب با عشقی سرشار نسبت به کودکان عزیز، داستان‌های این مجموعه را توجه به سبک و فرهنگ ایرانی بازنویسی نمودم که انشاءالله مورد پسند کودکان و والدین عزیز و مربیان محترم آن‌ها قرار بگیرد.

داستان‌ها بازنویسی شده از کتاب «پنجا کیانه» و کتاب «کلیله و دمنه» ترجمه‌ی نصرالله عبدالحمید منشی است که بعضی دیگر و کتاب مشترک بوده و بیشتر غیر مشترک میباشد و اگر مشترک بوده با استفاده از کتاب «پنجا کیانه» نوشته شده و ۲-۳ داستان مربوط به کتاب «داستان‌های بید پای» ترجمه محمد بن عبدالله البخاری می‌باشد، که امیدوارم مورد پسند قرار بگیرد. تعداد داستان‌ها کمی بیشتر بود که چون بعضی داستان‌ها از نظر موضوعی مناسب کودکان و نوجوانان نیست، از نوشتن آن خودداری شد.

با بهترین آرزوها برای کودکان و نوجوانان عزیز، پاییز ۸۴ - بتول سعیدی

۱- جلد ۱ شامل ۵۰ قصه در ۱۱۰ صفحه و جلد ۲ شامل ۵۱ قصه در ۹۰ صفحه می‌باشد.

۲- کتاب کلیله و دمنه‌ای که مستقیماً از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه شده و فاقد باب برزویه طیب است. ترجمه‌ی مصطفی خالقداد هاشمی عباسی به تصحیح دکتر جلالی نایینی، دکتر عطابدی و دکتر تاراچند.

۵۱- انتخاب رئیس پرندگان

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود. یک روز در جنگل بزرگی پر از پرندگان از جمله: لک‌لک‌ها - کاکلی‌ها - طاووس‌ها - گنجشک‌ها - سارها - خاکی‌ها همه پرندگان غیر از زاغ‌ها بودند.

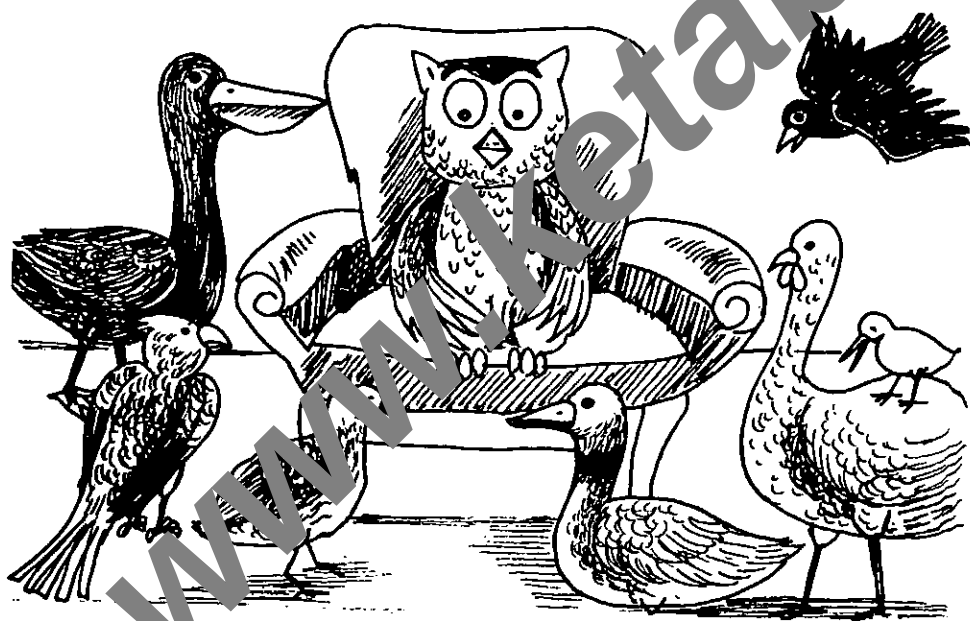
پس پرندگان صحبت شد که رئیس ما کیست؟ لک‌لک که از بقیه بزرگتر بود گفت: رئیس ما سیمرغ است. طاووس‌ها گفتند: سیمرغ که دیدنی نیست و همیشه سوار اسب جردون خدای است و برای خودش می‌گردد. بهتر است رئیسی داشته باشیم که او را ببینیم. مشکلات خودمان را برای او بازگو کنیم. سیمرغ را کی می‌بینیم که مشکلاتمان را از او بپرسیم؟ بالاخره هر پرنده‌ای چیزی گفت و آخر قرار شد جغد را به ریاست پرندگان انتخاب کنند.

پس تخت زدند که یک جغد را بر بالای آن بنشانند؛ درست در همین موقع که می‌خواستند جغد را بر بالای تخت بنشانند، یک زاغ از راه رسید؛ زاغ پرسید: چه خبر شده که همه دور هم جمعید؟ تخت و تاج فراهم آورده‌اید؟

مرغان گفتند: جغد را به پادشاهی انتخاب کرده‌ایم، چون پرندگان پادشاه نداشتند؛ حالا نظر تو چیست؟ زاغ به مسخره گفت: این همه پرنده‌ی زیبا و خوش صدا هستند، شما جغد را به پادشاهی انتخاب کرده‌اید؟ جغد، هم بد قیافه است و هم بد صدا و هم روزگوار است. طاووس - قو - چکاوک - طوطی و... مگر نبودند که شما جغد را انتخاب کرده‌اید؟ جغد در شرایط معمولی قیافه‌اش قابل تحمل نیست وای به این‌که خشمگین شود؛ از طرفی، وقتی سیمرغ شاه پرندگان است، احتیاج به شاه دیگر نیست. از جغد، مرتباً به پرندگان ضرر خواهد رسید. شما خودتان در شب چیزی نمی‌بینید! جغد در شب و روزه خوب نمی‌بیند؛ چطور می‌تواند او رئیس این همه مرغان باشد؟

خلاصه به همین دلیل، جلسه به هم خورد و جغد که هیچ چیز را نمی‌دید، متوجه شد که همه‌ی پرندگان از دور او رفتند و فقط یک زاغ و یک گنجشک سیاه باقی ماند.

جغد پرسید: «پس چرا مراسم تاج‌گذاری را برای من اجرا نمی‌کنید؟» گنجشک سیاه گفت: زاغ باعث شد که جلسه به هم بخورد. جغد گفت: «ای زاغ ناجوانمرد! من می‌دانم که تو بدی کرده بودم که به من دشمنی کرده‌ای؟ از این به بعد بین من و تو دشمنی خواهد بود.» گنجشک سیاه جغد را همراهی کرد تا به منزلش رسید. زاغ بعد از رفتن جغد، پیمان شد ولی پشیمانی سودی قداشت.



۵۲- عابد هندی و سه مرد ریاکار

یکی بود یکی نبود. یک عابد هندی نذر کرده بود که برای آتش، بزی را قربانی کند^(۱). برای همین منظور به روستایی رفت و در آنجا از کسی که بز داشت، با هزار خواهش و التماس بز چاق و چله‌ای خرید و به آن‌ها گفت: که بز را برای نذر آتشی بخرام.

بز را به خانه‌اش گذاشت و به سوی خانه‌ی خود رفت. در راه سه نفر او باش که مدتی بود در راه بودند، این عابد هندی را دیدند و با هم نقشه کشیدند که هر طور شده این بز را از دست این عابد در بیاورند و خودشان بکشند و بخورند و شکمی از عزا در بیاورند.

به این منظور، وقتی عابد داشت به خانه می‌برد، یکی از او باش لباس خود را تغییر داد و از بیراهه سر راه عابد برگشت و به عابد سلام کرد و گفت: ای مرد عابد تو چرا یک سگ را بر دوش گرفته‌ای؟ می‌دانی که گرفتن سگ کار پلیدی است و نباید سگ و شتر و خروس را دوش گرفت و همه‌ی این‌ها کار نادرستی است.

عابد عصبانی شد و گفت: مگر کوری؟ نمی‌بینی که بز را به خانه‌ام دارم؛ و او باش گفت: چرا از سخن حق عصبانی می‌شوی؟ تو سگ را دوش گرفته‌ای. عابد به راهش ادامه داد. مقداری که رفت یکی دیگر از او باش با لباس مبدل سر راه او قرار گرفت و گفت: ای برهمن چرا گوساله بر دوش گرفته‌ای؟ تو که مرایت گاو مقدس است چرا گوساله را می‌بری؟^(۲) اگر این در دست تو برسد، تو باید غسل کنی با شیر گاو و... عابد عصبانی شد و گفت: مگر کوری؟ که نمی‌بینی که من

بز بر دوش دارم. اوباش دؤم گفت: این گوساله است چرا از سخن حقیقت می‌رنجی؟ عابد باز هم به راه خود ادامه داد.

مقداری که راه رفت، اوباش سؤم با لباس عوضی در سر راهش قرار گرفت و گفت: ای مرد عابد چرا خر بر دوش گرفته‌ای؟ مگر نمی‌دانی که هر کس دانسته و ندانسته خر بر دوش بگیرد، گناه می‌کند و باید غسل کند؟ بهتر است تا کسی نداند، این خر را زمین بگذاری.

مر عابد تحت تأثیر حرف‌های این سه اوباش قرار گرفت و فکر کرد این بز شیطان است که در ساعتی به یک شکلی در می‌آید. پس بز را زمین گذاشت و خودش را به سمت پیشانی‌اش به کام دل رسیدند و بز را کشتند و خوردند.



۵۳- فیل و خرگوش و ماه

یکی بود، یکی نبود. در جنگلی، یک فیل بزرگ و قوی با چهار دندان عاج بزرگ رئیس فیلان بود؛ این فیل اوقات را در تربیت و راهنمایی دیگر فیلان می‌گذرانید. ۱۲ سال به این ترتیب گذشت. بعد از ۱۲ سال بارندگی کم شد و رفته رفته آب آبیگرها جمع شده تمام شد. قبل‌ها از تشنگی دچار مشکل شدند. یک روز فیل‌ها با هم مشورت کردند و به رئیس خود گفتند که از کم آبی و بی آبی بسیاری از بچه فیل‌ها دارند می‌میرد، فکری برای آب کنید!

رئیس فیل‌ها به همه فیل‌ها فرستاد تا ببینند در کجا آب فراوان است. فیل‌ها که به طرف مشرق رفته بودند، پس از مدتی در این سمت، آبیگر بسیار بزرگی هست و بوستان و گیاهان فراوانی دارد. پرندگان خوش آواز در بالای درختانش مشغول نغمه سرایی هستند.

رئیس فیل‌ها همراه فیل‌های دیگر، به آن طرف رفتند که آب بخورند. اتفاقاً آن‌ها از مکانی رد شدند که خرگوشان زیادی در آنجا زندگی می‌کردند. ضمن رفتن فیل‌ها از آنجا، عده‌ای زیاد از خرگوش‌ها زیر دست و پای فیل‌ها له شدند و مردند. فیل‌ها در آن آبیگر آب خوردند و خود را شستند و به آن مکان دل‌شان باز گشتند. خرگوش‌هایی که زنده مانده بودند، با یکدیگر مشورت کردند و گفتند که با یک بار آمدن فیل‌ها، این همه از خرگوش‌ها مردند و اگر هر دفعه که فیل‌ها از این جا گذر کنند، این قدر خرگوش زیر دست و پای آن‌ها بمیرد، به زودی سلسله‌ها را می‌افتد؛ پس باید فکری کرد که از این بلا نجات پیدا کنیم و فیل‌ها دیگر بار از این جا آمد و رفت نکنند.

یک خرگوش زرنگ گفت: این کار به عهده‌ی من است؛ چون فرشته‌ها برای من دعا کرده‌اند و به من گفته‌اند هر چه تو بخواهی می‌شود.



رئیس خرگوشان گفت: تو خیلی عاقل و کاردان و کم حرف هستی! تو اگر این مأموریت را به عهده بگیری، حتماً موفق می‌شوی! خرگوش زرنگ به نمایندگی